

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم این مسئله وفاء به وعد را متعرض شدند، خلف وعد و وفاء به وعد را.

گفتیم یک مقدار بیشتر آیاتش را نگاه کنیم آیات و روایات.

در کتاب دیروز از این کتاب اهل سنت خواندیم. در این کتاب اهل سنت یعنی در کتاب غزالی تمسک به آیه مبارکه (کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون) شد که انشاء الله عرض می کنیم. و تمسک به آیه عقود (اوفوا بالعقود) دیروز خواندیم.

بینید حالا قبل از اینکه من وارد بحث بشوم، خود شما هم یک مراجعه شخصی بفرمایید، بد نیست. مجموعه عناوینی را که در اینجا آوردند، مجموعه عناوین، یکی اش عقد است، که این کتاب غزالی گفته، یکی عهد است، روایتی که عنوان عهد دارد که انشاء الله عرض می کنیم مرحوم مجلسی یک مقدار آورده. یکی شرط است. یک کتابی است ۱:۲۳ که درست هم تشخیص داده نشد. احتمالاً اوایل قرن ششم بوده، قضائهم لاخوان المومنین ۱:۳۲ یکی آنجا شرط آمده، المومنون عند شروطهم هم تمسک کرده است.

پس عقد شد، عهد شد، شرط شد، وعد هم شد. آن که الان ما متعارف داریم وعد است. می گوئیم خلف وعد. حالا این را ما با همدیگر... البته در عهد بیشتر غدر، عاهد غدر، آنجا غدر به کار می برند. آیا می شود از مجموعه، دیدیم که من غرضم این بود که تمسک شده. مثلاً در کتاب غزالی اوفوا بالعقود آمده است. حالا بعد انشاء الله می خوانیم از کتاب بحار، چون بحار هم یک فصلی قرار داده. ایشان علی کلاً احد عهدا آورده است. از قضاء الحقوق نقل کرده، شرط آورده، در خود روایات ما هم در روایت اهل سنت هم عنوان وعد است، یا عده است. آن که الان پیش ما معروف است وعد است آن که در بحث ما...

من این عناوین را گفتم که اگر خواستید خارجاً مطالعه بفرمایید، و انصافاً در بحث کذب هم عرض کردم، حالا چون انسان بالاخره جوانتر هستید راحت تر است کار، اگر کاری بشود که تمام روایاتی که در خلف وعد است جمع بشود خیلی بیش از این مقداری است که ما الان داریم می خوانیم. خیلی زیاد است در ابواب متفرق آمده و خیلی هم مفید است. حالا من از این دو کتاب فعلاً می خوانم، بقیه اش را دیگر خود آقایان.

یکی از کتاب جامع الاحادیث جلد هفده، عرض کردیم این نکته اش هم باز کرارا، این کذب و این خلف وعد را مرحوم صاحب وسائل هم در کتاب العشره آورده، هم در کتاب جهاد النفس یک مقدارش را آورده. عشره در این چاپ مرحوم آقای ربانی جلد هشت، اوایل حج، نیمه های حج است. و جهاد النفس هم بعد از جهاد العدو است که جلد یازده چاپ ایشان است.

در این کتاب جامع الاحادیث هم ایشان خلف وعد را در جلد جهاد نفس آورده، جلد هفده از این چاپی که دست من هست، صفحه ۱۷۲. آن وقت من یک نکته ای را عرض کردم چون حالا دیگر داریم حدیث می خوانیم بعضی از نکات و ظرایف را بگوییم. در وسائل عنوانش بود باب استحباب وفاء به عهد. دقت کردید؟ اینجا من عرض کردم در این کتاب زمان آقای بروجردی نوشته نشده این قسمت. مرحوم آقای بروجردی یک نظری داشت، ما این را از به اصطلاح آقای ابطحی قدس الله نفسه نقل می فرمود. آقای بروجردی اعتقادشان این بود که اگر می خواهیم یک کتاب حدیثی بنویسیم که اسمش باشد جامع احادیث الشیعه، ما استنتاج حکم نکنیم، عنوان باب را حکم قرار ندهیم. خیلی لطیف است، مبنا، مبنای لطیفی هم هست. نگوییم باب وجوب، باب استحباب، باب اباحه، ما در آن باب روایات را بیاوریم. حکم را بگذاریم برای فقیه، حالا یا استنتاج استحباب می کند، یا استنتاج وجوب می کند، آن را بگذاریم برای کسی که روایت را نگاه می کند.

لذا ایشان اعتقاد اینجا چون می خواهم بگویم چون ایشان صاحب این کتاب که فی ما بعد ایشان نوشت و تنظیم کرد و چاپ کرد، خدا رحمتش کند آقای معزی، ایشان خیلی مراعات نکرد، اینجا مراعات کرده، ببینید نظر آقای بروجردی این بوده، حالا فرق بین وسائل و آقای بروجردی. اینجا آورده باب ما ورد فیه ان مومن اذا وعد صدق؛ البته وفاست نه صدق. ببینید باب ما ورد. نمی گوید استحباب یا وجوب. مجموعه روایات وعد را در اینجا آورده، حالا یک فقیه اثبات وجوب می کند، یکی استظهار استحباب می کند. این را واگذار کرده است. و انصافا این کار درست است، این کار آقای بروجردی صحیح است.

ما اگر بخواهیم مجموعه حدیثی بنویسیم عنوان باب را حکم نگذاریم. ظاهرا صاحب وسائل عنوان باب را حکم گذاشته، تقریبا می خواسته یک چیزی ما بین حدیث و فقه باشد. یعنی آن کار صاحب وسائل به درد فقه بیشتر می خورد. و یکی از اسرار اینکه کتاب وسائل هم تصادفا بیشتر جا افتاد، چون عناوین بابش حکم است؛ چون برای فقیه مراجعه اش راحت تر بود. مثلا در کتاب وسائل نوشته مشهور بین اصحاب، در مکاسب شیخ، استحباب وفاء، این استحباب در وسائل هم عنوان باب است. خیلی راحت تر پیدا می شد. به مناسبت حکم فقهی مطالب فقهی را در وسائل بهتر پیدا می شد، عنوان حکم را در عنوان باب قرار داده بود.

س: به خاطر اخباری بودنشان نبوده؟

ج: چرا، البته ایشان در خیلی از جاها هم توضیح دادیم. خیلی از جاها ایشان گیر می‌کند. مثلاً روایات ظهور در وجوب دارد، فتوا به استحباب یا به عکس، یا روایت سندش واضح نیست، یا خود ایشان روایت را قبول ندارد، مشکل دارد یا تعارض دارد. لذا عرض کردیم ایشان باب حکم، ایشان هر وقت بخواهد فتوا ندهد باب حکم.

اما مرحوم آقای بروجردی نظر مبارکشان به این بود که اگر می‌خواهیم مجموعه حدیثی بنویسیم اصلاً باید حکم را در عنوان باب قرار ندهیم.

س: پیش داوری نکنیم

ج: پیش داوری نکنیم.

ما بیاوریم این راهی را که ایشان رفته است. بعد هم ایشان چند تا آیه آورده. همین یکی که در روایت هم هست (فذكر فی الكتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً). مرحوم صاحب وسائل را آیات را اول نیاورده. مرحوم صاحب وسائل، اگر در مسئله‌ای آیه‌ای هست، در ضمن روایتی هست، در ضمن همان روایت آورده است. صاحب بحار مرحوم مجلسی آیات را اول آورده است. البته مرحوم بحار غالباً بعد از آیات هم تفسیر دارد از همین بیضاوی. انصافاً بیضاوی مرد ملایی است مال همین شیراز به اصطلاح بیضاء فارس. انصافاً فوق العاده است. با اختصار کلماتش خیلی پر ماده و پر محتوا است.

س: صاحب آن تفسیر

ج: همین تفسیر، اماره بن...

و تعجب هم هست که مرحوم آقای مجلسی غالباً تفسیر را از آن سنی آورده است. اگر در روایات ما تفسیری هست، بعد آورده است. روایات ما را با شماره حدیثی بعد آورده است.

پس آقای بروجردی معتقد بودند که طریقه بحار خوب است. من هم در ضمن بحثهای خودم، طریقه اصحاب را همه برایتان نقل می‌کنیم. ممکن است در یک جایی همه ضوابط مثلاً تمام نکات بحار را نگوئیم، اما در خلال درس‌های متعدد، پس کاری را که بحار کرده قبل از ورود در روایات، آیات را اول آورده است. وسائل این کار را نکرده، فرق بین بحار و وسائل.

آقای بروجردی نظرش با بحار بود که درست با بحار است. لذا ایشان اول آیات را آورده است. و این دو آیه را آورده؛ یکی همین که خواندیم، یکی هم (یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون). این نظر مبارک البته الان باید بگویم مولف کتاب، چون این مقدار کتاب زمان آقای بروجردی نبود.

بعد از آیات، ایشان روایات را آورده است. یکی همین روایتی که دیروز خواندیم از وسائل روز قبل خواندیم روایت شعیب عرقوفی. بعد از آن شماره دو از کتاب قضاء الحقوق آورده. این کتاب قضاء الحقوق مال سوری است. اسمش را هم مختلف نقل کرده، حسین بن طاهر، طاهر بن حسین، ظاهرا ابو علی حسین بن طاهر باشد ظاهرا. علی ای حال خیلی ما به این شخص آشنایی نداریم. شاگرد ایشان ابن زهره در صاحب غنیه از ایشان نقل می کند، از مشایخ ایشان است. به نظرم ابن زهره متوفای ۵۸۵ است. پس ایشان باید متوفای حدود مثلا ۵۴۰ - ۵۵۰ این حدودها باشد، قرن ششم. آشنایی خیلی زیادی با ایشان نداریم. اما کتابی است که لطیف است، روایاتی برای حقوق مومنین اینها آورده است. مجموعه قشنگی است بد نیست.

قضاء الحقوق، قال قال رسول الله (ص) مرحوم شیخ بحار در اول بحار اسمش را برده و جزو مصادرش قرار داده، ثواب المومن فسوق و قتاله کفر، داریم این را، و اکل لحمه معصية الله و حرمة ماله كحرمة الله؛ تا اینجا را ما داریم در مصادر دیگر. این تمام را بحار نقل کرده برای... عدة المومن الاخذ بالید، عدة المومن الاخذ بالید؛ عبارت را می خوانم بعد. یحص صلی الله علیه و آله و سلم علی الوفا یک نسخه دارد یجب، یحص علی الوفاء بالمواعید و صدق فیها؛ البته خیلی عبارت عجیب و غریب است. عدة المومن الاخذ بالید یحص علی الوفاء بالمواعید و صدق فیها؛ این را این آقای معزی از کتاب بحار نقل کرده، از همین جلدی که در باب به اصطلاح اخلاق است، ایمان و کفر است چیست، مال بحار، در این جلد شماره ۷۵ صفحه ۱۵۰، درست است موجود است.

عبارت ایشان این است: من کتاب قضاء الحقوق، شماره ۱۶. البته ایشان در باب دیگری برده، باب من اخاف مومنا، در آنجا آورده است. بعد می گوید عدة المومن الاخذ بالید یحص علی الوفاء بالمواعید و صدق فیها؛ تعجب است این آقای معزی تا همین جا نقل کرده است.

یرید ان المومن، اینها را نقل نکرده، بقیه عبارت را، یرید ان المومن اذا وعد كان ثقة بموعده كثقة بالشیء الی صار بالید؛ خوب دقت کنید، چون هم کتاب مجلسی جوری نقل کرده که عبارت مبهم است، هم بحار هم کتاب آقای جامع الاحادیث، از این کلمه یحص علی الوفاء این کلام خود سوری است، کلام مولف کتاب است. حدیث تا اینجا است، عدة المومن الاخذ بالید، این حدیث تمام شد. این

یحص این کلام مولف کتاب است. سوری ایشان... اینجا ذیلش چاپ کرده، خیال می کنیم تتمه حدیث است. یا آدم ابتدائاً احتمال می دهد که این کلام بحار باشد. نه تتمه حدیث است نه بحار. و عجیب این است که ایشان این را آورده، اشاره هم نکرده که این مراد، مال خود سوری است. و ناقص هم آورده است. دقت می کنید؟ این تتمه دارد.

اولاً این تعبیر من تا حالا من جایی ندیدم، عدة المومن الاخذ بالید، ما در فارسی می گوئیم انسانی که بزرگوار است، اگر حرفی به لفظش گفت تمام است دیگر، نقد است. مثلاً وعده ای داد نقد است. این الاخذ بالید یعنی این. اگر مومن وعده ای داد، کأنما گرفتی؛ یعنی همین که به فارسی می گوئیم در دسترس است، نه نقد است. اگر من گفتم فردا پنجاه تومان به تو می دهم، این دیگر نقد است، کأنما امروز دادیم. مومن این است، عدة المومن، روشن شد؟

و انصافاً هم حدیث زیبایی است. یکی را هم دیروز خواندیم اگر یادتان باشد در کتب اهل سنت که العدة دین؛ یعنی چند تا تنزیل روی وعد شده، یکی دین است که قرض است. این که شما وعده می دهید، که دیروز بحث قانونی اش را کردیم. انتقال به ذمه و بحث های دیروز یک دومی هم داریم، عدة المومن الاخذ بالید اینجا داریم. وعده مومن مثل این که با دست گرفتید. ما به فارسی می گوئیم نقد است. اگر من گفتم فردا می دهم یعنی طرف می گوید من اعتماد دارم امروز می روم یک چک می دهم برای فردا؛ چون حرف ایشان نقد است، قطعاً فردا خواهد داد. که خیلی این خیلی، این حالا بعد نکته فنی اش را بعد عرض می کنم.

این هم دومی ما داریم. یکی دیگر هم داریم که باز می خوانیم پریروز در کتاب وسائل خواندیم. عدة المومن نذر لا کفارة له؛ پس سه تا تنزیل تا حالا آمد. یکی دین، و الافضل، یکی الاخذ بالید، توی دست است الان. یکی هم نذر. آن مال دیروز را توضیح دادیم، این دو تا را هم انشاء الله بعد توضیح می دهیم.

این یحص کلام سوری است. یعنی یحص النبی، تأکید می کند رسول الله (ص) علی الوفا بالمواعید.

س: سوری راوی است؟

ج: بله مولف کتاب است. مرسل نقل کرده، جایی هم هنوز من پیدا نکردم. خیلی هم تعبیر زیبایی است اما نمی دانم من در لغت عربی هیچین تعبیری ندیدم، الاخذ بالید. به فارسی بیشتر می خورد. می گوئیم نقد است مثلاً کأنما در دست گرفتی، حاضر است.

بعد دقت کنید، یزید، این هم باز کلام سوری است که این آقا نقل نکرده از جامع الاحادیث، جامع الاحادیث خراب نقل کرده، ان المومن اذا وعد كان ثقة بموعده اطمینان ما به وعده او، كثقة بالشیء اذا صار بالید، واضح است دیگر. مثل اینکه کأنما آن چیز در دست ما رسیده. و قال اینها مثلاً نقل نکرده اینجا، متأسفانه ایشان این را هم نقل نکرده. و قال صلی الله علیه وآله وسلم من عارض اخاه مومن فی حدیثه، البته این ربطی به ما نحن فیه ندارد. کسی که معارضه بکند با برادر مومنش در حدیثش، من یک نکته ای را عرض کردم این همیشه در ذهنتان باشد، عرض کردم لفظی که ما الان در اصول داریم، به اسم تعارض، این در هیچ روایت ما نیامده. اصولاً بحث هم دارد که تعارض و تضاد از کجا آمده. تعارض به معنای تضاد؛ چون تعارض یا از عرض است، عرض شیء یعنی انسان یک چیزی را پخش بکند جلوتر از موقع، یا از عرض در مقابل طول است که این چه ربطی به تعارض دارد. اصلاً تعارض در هیچ روایت ما کلمه تعارض نیامده است.

یعطی له حدیثان یعطی عنکم حدیثان متتایان، حدیثان احدهما یأمر و الاخر ینهی؛ در نهج البلاغه دارد راجع به رسول الله (ص) و لا تناقضت اقواله، که رسول الله (ص) اقوالش متناقض نبود، نه تعارضت، تناقضت. الا عرض کردم کراراً این حدیثی هست مثل مرفوعه ز راره که در عوالی اللثالی است، ایشان دارد که یطعی حدیثان متعارضان، غیر از این یا تعارض، تعارض اینکه حدیث دارد که این هم خیلی جعلی است، خیلی وضعش خراب است فوق العاده. ما اصولاً در بحث تعارض این حدیث را نمی خواندیم. علی ای حال از شواهد جعل حدیث همین که ۱۵:۵۹

علی ای حال کیف ما کان اینجا دقت بکنید، من عارض اخاه المومن فی حدیثه، این نکته را عرض کردم. این تعبیر هم عارض آمده تعارض، این نکته را گفتم که اگر خواستید پیگیری بکنید که این تاریخا کی پیدا شده از نظر تاریخی و نکته فنی اش چیست. اصلاً چه نکته فنی است که کلمه عرض در اینجا به معنای تضاد آمده است. به معنای تناقض آمده است. تعارض یعنی تضاد دیگر.

س: اینجا وجود تعارض لا یدل علی جعل روایات

ج: آن یکی را گفتیم مرسل است الان چرا احتمال دارد. انصافاً این احتمال هست. من عارض اخاه المومن این عارض در اینجا من چون در متن خیلی دقت می کنم، خوب دقت کنید، یکی از شواهد متنی است که عارض به معنای تعارض آمده است. حالا اصلاً چرا این ماده آمده، چطور شده اصلاً، این از کجا، گفت که معانی معقوله اول معانی محسوسه بودند. آن معنی محسوسش چه بوده که بعد منتقل شده به معنای تعارض.

عرض کردم ما در هیچ روایتی که در اخبار علاجیه است نگاه نکنیم، لفظ تعارض نداریم. بله، در کتب اصول اهل سنت آمده، بعد هم پیش ما آمده، اما تعارض نداریم.

فكأنما خدش في وجهه، و قال صلى الله عليه و آله وسلم لا تحقروا ضعفاء اخوانكم فانه من احتقر مومنا لم يجمع الله بينهما في الجنة الا ان يتوب؛ این کل متنی است که از کتاب این قسمت کتاب را مرحوم مجلسی از این کتاب قضاء الحقوق مومن به اصطلاح ایشان نقل کردند.

البته ایشان این را یک جای دیگر هم در همین جلد ۷۵ آوردند. همین مطلبی که الان خواندیم

س: این کتاب در اختیار ما نیست؟

ج: الان کتاب ظاهرا در اختیار مجلسی بوده، به نظرم می آید در اختیار مرحوم مستدرک هم بوده، به نظرم مستدرک هم از آن نقل می کند.

س: ۱۸:۱۱

ج: یعنی مخالفت با آن بکند

س: ۱۸:۱۴

ج: بله

حالا این چطور شده؟ این الان به قول آقای حاج شیخ این هم احتمال خوبی است الان در آن حدیث گفت ایشان در این حدیث آوردند.

س: ۱۸:۲۵

ج: بله، ایشان این جور دارد در این جلد ۹۶، همین بحار الانوار، معذرت می خواهم جلد ۷۵ صفحه ۹۶، خود مرحوم مجلسی دوبار این عبارت را از قضاء الحقوق ذکر کرده است. شماره ۱۸ در این صفحه ۹۶ این جور دارد. آن عبارت که خواندم الان که کامل چند تا دو سه سطر هم بعد بود که ایشان نقل نکرده در جامع الاحادیث.

ایشان نوشته من کتاب قضاء الحقوق للسوری، قال رسول الله صلى الله عليه و آله عدة المومن اینجا دارد اخذ بالید، آنجا بود الاخذ بالید. يحص على وفاء بالمواعيد، این کلام سوری است. يحص الوفاء بالمواعيد و صدق فيها، یرید ان المومن اذا وعد كان ثقة بموعده

کثقة بالشیء اذا صار بالید؛ در اختیار دست انسان است. و قال، این و قال اینجا را نه آنجا نقل کرده بود خود مجلسی و نه در اینجا در جامع الاحادیث آورده است. ای کاش این را جامع الاحادیث از اینجا می آورد. یعنی ای کاش جامع الاحادیث از این صفحه ۹۶ نقل می کرد. اینجا این طور است، بعد که یرید ان المومن اذا وعد، بعد می گوید و قال صلی الله علیه و آله و سلم المومنون عند شروطهم؛ روشن شد؟ من عرض کردم قبل از بحث که مجموعه عناوینی را که علما آوردند اینجا، یکی عقد بود در کتاب غزالی بود. یکی وعد بود خب همین روایتی که خواندیم. یکی هم شرط است، که این قضاء الاخوان سوری از آن فهمیده است. المومنون عند شروطهم را و انشاء الله در خلال بحثهای مکاسب سابقا هم اشاره کردیم.

عرض کردیم یک اختلاف اساسی است بین علما و حتی شاید از کلمات به اصطلاح لغوین در بیاید و حتی از مجموعه بعضی روایات هم در بیاید، اختصاص به لغوین هم ندارد که حقیقت شرط از نظر حقوقی و قانونی چیست. معروف بین علما که خود ما هم عقیده مان این است که التزام فی التزام. شرط درش این قید هست که باید یک التزامی باشد، یک قراردادی باشد، یک قراردادی در ضمن آن. این شرط است اسمش. مثلا این کتاب را به تو فروختم صد تومان به شرط اینکه برای من نامه بنویسی. یک التزام، التزام یعنی مراد قرارداد. یک التزام و قراردادی که در ضمن قرارداد دیگر است. این یک رأی که رأی مشهور است.

در مقابل این یک رأی هست که نه شرط مطلق التزام است. می گویم آقا من می آیم ظهر برای تو نامه می نویسم. این هم اسمش شرط است. روشن شد؟ یعنی به عبارت دیگر بر وعد هم صدق می کند. یا به عبارت آخری شرط یعنی قرارداد. می خواهد ضمن قراردادی باشد یا نباشد. ضمن قراردادی هم باشد شرط است، ضمن قراردادی هم نباشد شرط نیست.

پس دو تفسیر مختلف، این البته در بحث قوانین روز هم هست. فکر می کنم توی قوانین که این کتاب سنهوری نقل می کند، سابقا شاید نقل کرده باشم، اروپا، قوانین اروپایی شرط را همان معنای اول گرفته، قرارداد در ضمن قرارداد. به نظر ما عرف همان را می فهمد. حالا بحثهای لغوی و شرطه و ماده شرطه اینها انشاء الله اگر مکاسب به اینجا رسیدیم آنجا متعرض می شویم.

علی ای حال کیف ما کان مرحوم سید یزدی مخالف مشهور است. حالا اسم هم ببریم. ایشان می گوید شرط مطلق عقد است. ولذا طبق این تصور المومنون عند شروطهم عقد را هم شامل می شود. مثلا این کتاب را فروختم به صد تومان، مرحوم یزدی می گوید این شامل عقد هم می شود؛ چون قرارداد است دیگر، فروختم به صد تومان. نمی خواهد در ضمن قراردادی باشد.



پس تمسک به این حدیث احتمالا این سوری که حالا من ایشان را نمی شناسیم که از فقهای بزرگ بوده یا نبوده، ایشان قائل بوده، روشن شد؟ ایشان قائل بوده که مطلق است.

المؤمنون عند شروطهم وجه فقهی اش روشن شد؟ پس صدق شرط بر وعد مبتنی است بر اینکه شرط هر چیزی را که ما به عهده بگیریم، خوب دقت بکنید. چون خود کلمه شرط حالا من امروز اشاره کردم، توضیحش بعد، ظواهرش در لغت عرب اصل شرط به معنای ربط است. شرط یعنی ربط. و لذا گفتند شرط باید یک التزام را ربط بدهد به التزام دیگر، این شد التزام فی التزام. آن می گوید نه شرط ربط است، این التزام را به خودش ربط می دهد. خوب دقت می کنید؟ وقتی شرط می کند می گوید این کار را برای تو می کنم، خوب دقت بکنید، ربطی که می دهد، این عمل را به هویت خودش ربط می دهد. به حیثی که اگر این عمل را انجام داد، کأنما تو مثلا مرد نیستی، انسان نیستی، تو این را به عهده گرفتی.

پس کلمه شرط، دقت، نکته روشن شد؟ شرط اصلش ربط است. انما الکلام ربط بین دو تا التزام است، می شود التزام فی التزام، یا نه ربط بدهیم به خودمان، به حیثیت خودمان، ربطش به این جهت بدهیم. اگر ربط به حیثیت خودمان دادیم می شود مطلق التزام. روشن شد؟

س: باز هم دو طرف دارد استاد، یک طرف ندارد. باز هم دو طرف دارد، باز بین آن و خودش، عمل آن

ج: خب می دانم اما یک التزام است، دو تا نمی خواهد. ربط دو تا التزام نمی خواهد.

عرض کردیم انصافا شواهد را که در لغت عرب نگاه می کنیم، التزام فی التزام است. خوب دقت بکنید. بله، ما روایاتی داریم، راست هم می گوید اینکه مرحوم سید یزدی هم تمسک به آن روایت کرده، چند تا روایت داریم که کلمه شرط حتی بر احکام الله صدق شده است، بدتر از آن، مثل کلمه حد، می دانید حد در فقه چند تا معنا دارد، گاهی حد به معنی تعدی از حدود الله یعنی احکام الهی. اصلا گاهی شرط جعل الهی است. اصلا خدا گفته مثلا عقد بیع درست است، عقد مثلا ربا حرام است. شرط یعنی این، یعنی این حکم الهی را شما انجام بدهد. در آن قصه بریره که شوهرش را نمی دانم، مالکش طلاقش داده بوده و فلان و عتقش و اینها، پیغمبر (ص) فرمودند شرط الله قبل شرطکم. چون آنها آمدند آن به اصطلاح زمانش را بر غیر معتق قرار دادند، قبلش الولاء لمن عتق قال شرط الله قبل شرطکم؛ الولاء لمن عتق، حکم الهی این است که هر کسی که بنده ای را آزاد کرد و لاء مال اوست. شما می خواهید این و لاء را برای کس دیگری قرار بدهید. آنجا این بود. گفت تو را آزاد می کنم، و لاء تو برای من باشد، برای غیر مالک. پیغمبر (ص) تعبیر کرد شرط الله، تمسک سید یزدی هم یک روایت دیگر هم هست، شرط الله یعنی حکم الله. از این جعل الهی ...

پس شرط در لغت عرب مطلق جعل است. مطلق قرار دادن است. و الا این چه جور می شود شرط الله قبل شرطکم. شما یک قراردادی بستید که ولاء این خانم مال کس دیگری باشد. نه ولاء این خانم مال معتقش است، مال مالکش است، آن کسی که آزادش کرده است. تعبیر می فرماید شرط الله قبل شرطکم، الولاء لمن اعتق، این حکم الهی که شرط که الولاء لمن اعتق را پیغمبر (ص) تعبیر کرده به عنوان شرط. روشن شد؟

پس بنابراین تا اینجا روشن شد در مسئله وعد چند تا عنوان تا حالا ذکر شده است. در کتاب غزالی عقد، در این کتاب قضاء الحقوق سوری شرط، دقت کردید؟ انشاء الله روایات خود بحار را حالا نرسیدم، الان فقط اشاره می کنم. در این کتاب بحار که این صفحه نود و خرده ای عرض کردم، عنوان به اصطلاح در کتاب بحار ایشان البته نوشته باب لزوم الوفاء بالوعد و العهد و ذم خلفهما، بعد آیات را آورده؛ کلما ما عاهدوا عهداً ۲۶:۴۰ ... آقای بروجردی این آیات را نیاوردند. روشن شد؟ ایشان چند تا آیات اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئلاً؛ پس غیر از اینکه ما روایات خلف وعد را باید بررسی بکنیم معلوم می شود دایره مطلب توسعه پیدا کرد. یکی آیات و روایات عقد است، یکی آیات و روایات عهد است، یکی روایت چون دیگر آیه ندارد، المومنون عند شروطهم است، یکی هم روایات خلف وعد است. آن که تا حالا آقای خویی نوشتند و مرحوم شیخ دارد، فقط همین آخری است. معلوم شد در فقه ما و در فقه اهل سنت مجموعاً آیات دیگری و مضامین دیگری هم وارد شده است.

حالا ما فعلاً بیشتر همان قسمتی که مربوط به خلف وعد است می خوانیم. این هم

س: ۲۷:۲۹ شرط به معنای التزام فی التزام را چه جور منطبق می کنید؟

ج: نمی شود خب

س: خب همین این تطبیق نکرده

ج: اصلاً آنجا التزام نیست. حکم الهی جعل الهی است.

س: خب فرمودید شرط به معنای

ج: جعل، اصلاً آنجا به معنای جعل است اصلاً. جعل ابتدایی

س: ۲۷:۴۹

ج: هست این معنا، عرض کردم ما جواب مرحوم یزدی هم به همین تمسک می کند.

س: اصلا به معنای التزام نیست

ج: التزام فی التزام نیست.

س: جوابش چیست؟

ج: جواب این است که این دو سه مورد استثنائا مصرف شده یعنی استعمال شده است. استعمال اعم از حقیقت است.

س: مجازی است؟

ج: مجازی است. انصافا شرط الله قبل

س: یک مثال خودتان بزنید چه جور می شود مثلا

ج: من الان دیگر وقتی می گویم شرط کردم ظاهرش این است یک کاری کردیم در ضمنش التزام

س: التزام در التزام یعنی با آن مشتری؟

ج: بله دیگر، می گوید کتاب را فروختم به شرط اینکه یک صفحه کاغذ برای من بنویسی. خب این است دیگر، عرف که این را می فهمد.

انصافا عرف بین شرط و عقد فرق می کند. می گوید کتاب فروختم، می گوید شرط کردم، شرط کردم نه اینکه کتاب را فروختم، نمی گوید کسی شرط کردم کتاب را فروختم. اصلا عرف الان این است.

آن وقت چند تا مورد هم هست، قبول کردیم حرف سید را هم قبول کردیم، من خودم خواندم این روایت را

س: اما اگر بگوید کتاب مثلا مفاتیح

ج: مثلا من کتاب مفاتیح را خواندم می گویند به ایشان شرط کردم. عرف نمی فهمد این را

س: چرا دیگر آقا می گوید شرط کردم که این کتاب

ج: چه شرطی کرده؟

س: مفاتیح

ج: خب می گویند بیع کرده، فروش کرده، به فروش شرط نمی گویند.

آن وقت این چند مورد استعمال هست، این را قبول کردیم دیگر، زیر بارش، انکارش نکردیم. لکن استعمال اعم از حقیقت است. این موارد مجازا. من به قول آقایان از باب فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیکم، دومی که اعتدا نیست، اولی اعتدا است، دومی جزایش است. این شرط الله قبل شرطکم، یعنی پیغمبر (ص) برای این دومی شرط بوده، گفته آزادت می کنم به شرط اینکه ولاء تو مال فلانی باشد. پیغمبر (ص) به مقایسه که بعد کرد می گفت شرطکم، فرمود نه آن که خدا گفته شرط الهی مقدم است. اینجا شرط یعنی جعل. شرطکم یعنی عقد التزام در ضمن عقد. البته اینجا ایقاع است، عتق است. دقت می فرمایید؟

لذا خوب دقت بکنید ما آنجا قبول کردیم که شرط الله با التزام فی التزام نمی سازد اصلا. معنا ندارد آنجا التزام فی التزام. ظاهرا استعمال مجازی است به قرینه مقابله.

خب به هر حال چند تا روایت بخوانیم، که برویم جلو، امروز وقت ما هم تمام شد با این متفرقات.

عرض کنم که حدیث شماره دو را هم خواندیم. حدیث شماره سه در تمحیص است. این کتاب تمحیص به دوسه نفر نسبت داده شده، من جمله به مرحوم ابن همام به اصطلاح ابو علی همام بغدادی و به صاحب کتاب تحف العقول.

روی عن رسول الله (ص) قال لا یکمل المومن ایمانه حتی یحتوی علی مائة و ثلاث خصال؛ البته این در جای دیگر هم آمده، منحصر به این نیست. تعجب است اینجا خوب استخراج کامل نکرده این مرحوم که کتاب نوشته.

بعد دارد و الا ان قال و اذا وعد وفا؛ البته این چون لا یتکمل، لا یکمل، لا یکمل المومن ایمانه حتی یحتوی احتمال استحباب توش دارد.

حدیث شماره ۴ یکی از علمای ماست از به اصطلاح ابو یعالی جعفری به نظرم الان در ذهنم تازگی مراجعه نکردم، از نوه های جعفر طیار است، از آن خاندان است. فی کتاب نزہة الناظر عن رسول الله (ص) انه قال اکفلوا لی ست اکفل لکم بالجنة، شش تا مطلب را که می گویم انجام بدهید، حتما قول بهشت به شما می دهم.

این روایت در کتب اهل سنت هم آمده، در کتاب امالی صدوق، اینجا در این کتاب مرسل آمده، ظاهرا از جای دیگری گرفته باشد.

بعد دارد اذا تحدث احدکم فلا یکذب و و اذا وعد فلا یخلف؛ اینجا هم عدد شش آمده و خلف وعد در مقابل کذب است. چون دیروز توضیحاتش را دادیم.

آن وقت شماره ۵، البته این شماره نمی خواست بزند. شماره پنج امالی صدوق و خصال و امالی مفید هم دارد، حالا نمی دانم چرا اسم امالی مفید را نبرده است.

حدثنا ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله، در کتاب صدوق رحمه الله رضی الله عنه است. عرض کردم کرارا گفتند علامت وثاقت است، من زیاد این را تکرار می کنم. چون صدوق از مقدار زیادی علمای اهل سنت حدیث نقل کرده، اگر جایی گفت رضی الله عنه یا گفت رحمه الله یعنی شیعه است، سنی نیست، اما وثاقت نه. رحمه الله یعنی ایشان شیعه است، البته ایشان را نمی شناسیم، عرض کردیم این نکته خیلی لطیفی است. مرحوم صدوق من حیث المجموع بالای دویست تا تقریباً دویست و چهل استاد دارد، مجموع، مرحوم آقای ربانی، آقای ربانی که ۳۲:۲۲ در مقدمه معانی الاخبار در آن زمان، خیلی زحمت کشیده انصافاً آن زمان با نبودن کامپیوتر، ایشان با شماره مشایخ صدوق را استخراج کردند، مقدمه معانی الاخبار، نمی دانم دویست و چهل و خرده ای، فکر می کنم حالا توی ذهنم نیست، لکن عده ای تکراری است.

س: دویست و چهل هزار که

ج: نه هزارش نه، دویست و چهل دو، چهل یک یا چهل و دو.

آن وقت خوب دقت بکنید آن نکته فنی، در این عدد سنگین حدود مثلاً هفت هشت ده تایش مشایخ مشهورند، مثل ابن ولید و پدرش و اینها. هجده تایش مشایخ اجله هستند. یک ده بیست تایی هم می شود مثلاً محمد بن موسی بن مسکر از جای دیگر یا مثلاً اسمی روی ایشان داریم به زور یک کاری کرد، بقیه دیگر مجهول هستند. یعنی نسبت خیلی بالاست. متأسفانه یعنی تقریباً آنهایی که جزو اجلا هستند در مشایخ ایشان، شاید دو درصد، به لحاظ نام، نه به لحاظ روایتشان. این هم دو نکته است؛ وقتی ما می گوئیم دویست و چهل تا، ممکن است توش مثلاً ما اسم یک نفر را فرض کنید با یک مثل پدر ایشان، بله، اگر عدد حساب بکنیم بیشتر آنها عدداً از مشاهیر هستند. اگر به نام راوی حساب بکنیم نه روایت. اگر به نام راوی حساب بکنیم یک چیزی حدود دو درصد، سه درصدش مشاهیر هستند، چهار پنج درصدش را هم می شود اثبات کرد. بقیه اش دیگر وضعش روشن نیست. خیلی ابهام دارد درجه ابهام یعنی ما اگر به اصطلاح امروزی ها از حساب احتمالات هم وارد مشایخ صدوق بشویم با یک مشکل فنی روبرو هستیم.

س: اگر آقا به صرف حدیث نقل کردن باشد بعید نیست؟ مثلاً از دویست نفر آدم حدیث نقل کرده است

ج: بله دیگر، حالا عده‌ای گفتند چون مشایخ ایشان ثقة هستند یا آنهایی که رضی الله عنه گفته هیچ کدامشان ثابت نیست. نه مطلق نه با رضی الله عنه.

غرض ایشان را نمی‌شناسیم. قال حدثنا ابو جعفر احمد بن اسحاق بن بحلول قاضی احتمالاً اینها از علمای سنی‌ها هستند. عرض کردم این احادیث گاهی از مصادر مشهور اهل سنت است. ایشان از مشایخ مجهول اهل سنت است.

بمدينة السلام قال حدثنا ابی حدثنا علی بن ۳۴:۲۸ صیداوی، عن ابی شعبی جوهری عن انس بن مالک، دیگر حدیث مال آنهاست، قال رسول الله (ص) تقبلوا لی بست فتقبل لکم، البته این تقبلوا احتمالاً روشن نباشد نقل به معنا، این قبالة است. قبالة یعنی مثل همین سند نوشتن، سند محضری، این را قبالة می‌گفتند.

س: قبالة هم می‌گویند

ج: بله قبالة هم می‌گویند.

تقبلوا، شما گفت دست نوشته محضری، ما سند محضری می‌دهیم به شش تا، ما هم سند محضری می‌دهیم به بهشت. به اصطلاح قبالة به من بدهید، یا به اصطلاح امروزی‌ها قبالة، سند به من بدهید به این شش تا، من هم به شما سند می‌دهم به بهشت.

إذا حدثتم فلا تكذبوا وإذا وعدتم فلا تخلفوا وإذا أوتمتم فلا تخونوا و غضوا ابصاركم و احفظوا فروجكم و كفوا أيديكم والستكم؛ این شش تا که هست. آن نکته اساسی البته سند اشکال دارد، صدوق هم عرض کردم در این کتاب دیگر هم نزهه الناظر هم باز مرسل آورده، جای دیگر هم آمده که حالا بعد عرض می‌کنم. لکن سند مشکل دارد. لکن این هست که توش وعد را غیر از کذب گرفته، خلف وعد را غیر از کذب گرفته است.

حدیثی از عوالی است عن رسول الله (ص) قال لا تمار اخاک ولا تمازحه، ولا تعده وعدا فتخلفه؛ این خلف وعد هم نکن.

حدیث شماره هفت را سابق از کتاب وسائل خواندیم، دیگر در اینجا نمی‌خوانیم. تا برود به حدیث شماره هشت.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین